

درس یکصد و چهل و یکم:

تسلسل در علت و معلول (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله بطلان تسلسل

بحث راجع به بطلان تسلسل بود. مرحوم حاجی

ادله‌ای را ذکر می‌کنند که خیال می‌کنم ظاهراً در کتب

دیگر هم مثل بدایه و اینها باید باشد.

يُبَيِّنُ مَا فِي الْمَطُولَاتِ *** مِنْ نَحْوِ تَطْبِيقِ وَحِثِيَّاتِ
وَمِنْ دَلِيلِ الْوَسْطِ وَالطَّرَفِ *** وَمِنْ تَرْتُّبٍ وَمِنْ تَضَائِفٍ^۱

ایشان چندتا دلیل برای بطلان تسلسل ذکر

می‌کنند.

ما بحث را در مورد تسلسل بر آن مطلبی که

مسئله‌ساز هست می‌بریم که همان عدم انتهاء در

سلسله علل به یک نقطه خاص است یا اصلاً

به‌طور کلی بحث را در مسئله اجزاء می‌بریم؛ تناهی

اجزاء، تناهی ابعاد که یک خط به یک نقطه‌ای نرسد

یا در مسئله حیثیات که یک حیثیت مترتب بر حیثیت

دیگر باشد. به‌طور کلی صحبت در این است که این

سلسله فرضیه ما به یک نقطه معین نرسد که به این

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۴۴۶.

غیر متناهی بودن سلسله طولیه می‌گوییم.

بطلان مسئلهٔ تسلسل به این است که ما برای این سلسله در یک نقطه اثبات تناهی کنیم که آن اثبات تناهی در یک نقطه کفایت می‌کند که نامتناهی بودن از میان برداشته شود و به‌طور کلی تمام ادله‌ای که اینها با آن ادله بطلان تسلسل را اثبات می‌کنند به همین جهت تناهی بودن در یک نقطه برمی‌گردد چون وقتی که از یک طرف مسئله متناهی شد دیگر از طرف دیگر هم باید متناهی شود و نامتناهی بودن دیگر معنا ندارد. به جهت اینکه این مسئله در اینجا نیست ولی نکته‌اش در این است که تناهی در قضیهٔ تسلسل عبارت از فعلیت تامه و استعداد برای فعلیت دیگر است. این در قضیهٔ تسلسل است، در مسئلهٔ علّیت اگر قرار شود که شیئی برای شیء دیگر معلول شود و آن هم معلول برای شیء دیگر شود و هَلُمَّ جَرَّاً معنایش این است که در اینجا از یک نقطه نظر این سلسله به فعلیت رسیده است یعنی در نقطه نظر معلولی، و استعداد برای علّیت به عنوان استعداد فعلی در آن وجود ندارد چون به معلولیت ختم پیدا کرده

است. پس وقتی که از یک نقطه نظر این سلسله به این جهت می‌رسد که دیگر نقطه پایان و نقطه انتهای این فعلیت و استعداد هست همین قضیه و همین فرض را ما باید در نقطه علت انجام دهیم؛ علت فعلیت محض و استعداد فعلی برای تحقق معلول دیگر است، نه اینکه آن استعداد فعلی از او سلب شود. اما اگر سلسله ما نامتناهی بود معنایش این است که ما هیچ‌گاه به یک نقطه نرسیم که آن نقطه استعداد فعلی باشد و جنبه قبول در آن وجود نداشته باشد؛ جنبه قبول برای تأثیرپذیری از علت دیگر، یعنی وقتی که ما نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که این استعدادی که الآن در این برای تأثیرگذاری هست این استعداد الآن در او فعلیت دارد یعنی در ناحیه این علت، و وقتی که این استعداد فعلیت داشت آن وقت در همان حال این نیاز داشته باشد برای یک تأثیرگذاری که از ناحیه علت بگیرد، این خلاف است.

این نکته‌ای که در اینجا هست را باید در تمام این ادله لحاظ کنیم که متناهی بودن به معنای به آخر رسیدن سلسله علیت است یعنی وقتی سلسله علیت

به آخر می‌رسد، نمی‌شود که قبلش به یک اوّلی نرسد بلکه حتماً باید قبلش به یک اوّلی برسد چون دلیل بر نامتناهی بودن که صحت نامتناهی را اثبات می‌کند همان باید عدم تناهی را در اوّل اثبات کند. یعنی اگر قرار باشد یا فرض شود که ما سلسله‌ای داشته باشیم که آن سلسله با فرض غیرمتناهی بودن صحیح باشد یعنی به حدّی نرسد، همان دلیل غیرمتناهی بودن ثابت می‌کند که اینجا هم نباید به حدّی برسد چون صحبت در این است که علتی که فعلیتش تامه است و نیاز به علت دیگر ندارد در چنین سلسله‌ای وجود ندارد، اگر وجود ندارد پس الان این معلولی که در اینجا هست و معلول دیگری از آن به وجود نمی‌آید، آن دلیلی را که ما در نامتناهی ذکر کردیم نقض می‌کند پس خود این معلول در اینجا نباید به حدّی برسد چرا؟! چون اوّل حد نداشت یعنی صحت در نامتناهی بودن در یک سلسله ایجاب می‌کند که این طرف قضیه که معلول است هم به حدّی نرسد ولیکن ما می‌بینیم که به حدّی رسیده است.

این نکته در تمام ادله اینها جاری است اما خودشان به این مسئله تفوه نکرده‌اند بلکه از راه‌های دیگری وارد شده‌اند؛ یکی از آنها دلیل تطبیق است. در دلیل تطبیق می‌گویند: ما معلولی در اینجا داریم که بعدش معلول نیست فرض کنید که ما معلولی هستیم که دیگر بعد از ما معلول دیگری وجود ندارد من باب مثال ما مستند به پدرمان هستیم همین‌طور تا نظام خلقت تا به حدی که مبدأالمبادی است، آنجا دیگر نرسد همین‌طور و هَلَمْ جَرَّاً.

ما در این سلسله طولیه آنکه را معلول است و دیگر علت نیست برمی‌داریم چون همه علت و معلول‌اند؛ این معلول برای قبلی و علت برای بعدی است پس ما آن را که دیگر علت برای بعدی نیست حذف می‌کنیم و کنار می‌آوریم. پس دو چیز در اینجا درست می‌کنیم؛ دو خط درست می‌کنیم که یک خط سلسله متناهی با معلول و دیگری سلسله غیرمتناهی بدون این معلول است این دو تا را کنار هم می‌گذاریم، آیا این دو تا مساوی هستند؟! اگر مساوی باشند این خلاف است و این تساوی کل و جزء است چون شما می‌گویید که ما یکی را از اینجا برداشته‌ایم.

اگر مساوی نباشند بنابراین معنایش این است که آن غیرمتناهی زائد بر این است به یک امر متناهی، در این صورت دیگر این از نامتناهی بودنش می افتد پس آن هم متناهی می شود و ما نمی توانیم نامتناهی بگوییم.

این یک مسئله بود. البته در اینجا این مسئله را که خدمتان عرض کردم به تنهایی جواب نمی دهد به خاطر اینکه ممکن است خصم بگوید: ما نامتناهی را به عنوان نامتناهی مطلقه فرض نمی کنیم که نامتناهی از طرفین باشد بلکه ما نامتناهی را از یک طرف در اینجا قبول می کنیم یعنی ما می گوییم که از مبدأ نامتناهی است ولی از مقصد متناهی است.

این بحث ما در مورد مسئله وحدت وجود و اصالت وجود و عدم قید در وجود منبسط و اینها می آید که وقتی ما می گوییم: وجود پروردگار لایتناهی بما لایتناهی است یعنی آن وجود پروردگار هیچ گونه حد و مرزی ندارد یعنی شما در هر جا و در هر نقطه که وجود پروردگار را مقید کردید این دیگر متناهی می شود و نامتناهی نیست. پس وجود او

مبدئاً و مقصداً، ازلاً و ابداً نامتناهی است؛ همیشه نامتناهی است یعنی به یک حدّی نمی‌رسد. خصم که می‌گوید: تسلسل اشکال ندارد، نامتناهی مطلق را به‌عنوان ازل و ابد نمی‌گوید بلکه می‌گوید: ازلاً نامتناهی است نه ابداً؛ می‌گوید که ما از نقطه‌نظر مبدأ و سلسله علل که تا به اینجا رسیده است نامتناهی هستیم ولی الآن متناهی هستیم. درست شد؟!

این جواب شما نمی‌تواند جواب او را بدهد مگر اینکه ما همان مطلب قبلی را ضمیمه کنیم و آن مطلب قبلی این است که اگر دلیلی برای صحت نامتناهی بودن باشد؛ نامتناهی بودن که تمام سلسله علل، علت و معلول در آن واحد هستند و ما به هیچ نقطه علت که جنبه فعلیت تام است نرسیم یعنی هر فعلیتی در اینجا توأم با یک امکانی است بالنسبه بالاتر، گرچه این برای مرحله بعد فعلیت دارد ولی آن برای مرحله قبل ممکن است یعنی در واقع نسبت به قبل وجوب بالغیر است و برای بعد واجب است یعنی وقتی که ما به هیچ نقطه‌ای نرسیدیم و این مصحح این جهت شد پس از این طرف هم نباید به نقطه‌ای برسیم که مصحح است ما باید همیشه این

جهت را در اینجا داشته باشیم که معلولیت ما در اینجا بتواند علت برای بعد باشد درحالی که در معلولیت می‌ایستیم یعنی در جنبه مقصد، معلول است و دیگر در آنجا علت نیست.

آنوقت اینکه بگوییم: پس نمی‌تواند تصحیح بکند، این دلیل می‌شود بر اینکه تسلسل باطل است اما ممکن است شخص بگوید که ما از این نقطه نظر به حدی نمی‌رسیم اما اینجا به حدی می‌رسیم. این دلیل ایشان که دلیل تطبیق هست در آنجایی به درد می‌خورد - یعنی ما چنین دلیلی را می‌خواهیم اثبات کنیم - که شخص بخواهد لایتناهی مطلق را از نقطه نظر مبدأ و مقصد اثبات کند، اگر بخواهد این را اثبات کند این دلیل تطبیق در اینجا می‌آید و کفایت می‌کند که در یک نقطه، لایتناهی زائد است بر دیگری به امر متناهی لذا متناهی می‌شود. این می‌تواند اثبات کند ولی اینکه فقط از یک نقطه مبدأ هست این دلیل نارسا است.

تلمیذ: مثل نیم خط که از یک طرف معلول و از یک طرف غیر معلول است.

استاد: بله اتفاقاً دلیل دوم ایشان که دلیل حیثیات است همین مسئله خط و تناهی ابعاد است.

دلیل دوم که ایشان می آورند دلیل حیثیات است

دلیل حیثیات که دلیل حدسی است، این است که ما یک امر لایتناهی را تصور می کنیم که غیرمتناهی است یک نقطه از آنجا را فرض می کنیم حالا هر نقطه ای از این لایتناهی باشد - مرحوم حاجی این بحث را در مورد تناهی ابعاد در عالم هم ذکر می کنند - ما یک نقطه را تصور می کنیم و یک نقطه هم همین جا که خودمان هستیم بعد می گوییم که بین این دو نقطه آیا تناهی است یا عدم تناهی است؟! می گوییم که تناهی است وقتی که تناهی شد همان نقطه را با یک جای دیگر تصور می کنیم و همین طور با بالاتر، بالآخره تا هر جا که برسیم مسئله تناهی اثبات می شود و دیگر لایتناهی نداریم پس معلوم می شود بین این دو نقطه ما که محصور بین حاصرین است تناهی وجود دارد. همین قضیه را تا بعدی هم اثبات می کنیم پس ما در هر مرحله ای باشیم باز محصور بین حاصرین هستیم و چیزی که محصور بین حاصرین است دیگر لایتناهی در آن معنا ندارد.

این هم دلیل دوم بود که البته اضافاتی دارد که دیگر نیازی به گفتنش نیست و ما فقط همین طور به نحو اجمال می گوئیم، چون قضیه روشن است لذا خیلی روی آن مانور نمی دهیم.

دلیل سوم ایشان دلیل وسط و طرف است؛ دلیل وسط و طرف همین است که ابن سینا دارند و ظاهراً مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - هم در بدایه آورده اند، حالا نگاه کنید. به طور کلی ادله ابن سینا از نقطه نظر برهان از ملاصدرا قوی تر است گرچه فلسفه صدرالمتألهین پیشرفته تر است ولی از نقطه نظر برهان ابن سینا خیلی محکم تر مسئله را چیز [بیان] می کرد چون ذهنش یک ذهن خشک مشائی بود لذا از این نظر حدود و ثغور را در پیاده کردن برهان در عالم طبع خیلی بیشتر رعایت می کرد اما صدرالمتألهین اگر کمی یک جای قضیه می لنگید به حساب اشراق و به حساب باطن و اینها می گذاشت و رد می شد. نظر مرحوم علامه هم همین بود که در استدلال قوی تر جلو می آمد و خیلی خیلی پافشاری می کرد که همه حدود و ثغور را ببندد.

دلیل دیگری که ایشان آورده‌اند و من خیال می‌کنم که علامه در بدایه هم آورده باشند دلیل وسط و طرف است؛ یعنی ما در هر سلسله علّیت دو چیز داریم؛ یکی معلول و یکی علت؛ معلول برای قبلی و علت برای بعدی.

ما از همین که معلول برای قبلی است و علت برای بعدی، سه چیز بیرون می‌آوریم:

شیء اوّل معلول است و علت نیست همان‌طور که ما در اینجا عرض کردیم.

شیء دوم که علت است و معلول نیست.

شیء سوم هم علت است و هم معلول است. اگر قرار باشد در سلسله خودمان در ناحیه معلول به حدّی نرسیم - چون معلول آن است که علت نباشد - [یعنی] اگر بتوانیم فرض کنیم که شیئی معلول باشد و علت نباشد باید فرض کنیم شیئی را که علت باشد و معلول نباشد چون معلول و علت دو جنبه متضایفین دارند یعنی صحت انتساب جنبه معلولیت به یک شیء اقتضا می‌کند که ما بتوانیم به آن جنبه علّیت بدهیم چون اینها دو نقطه مقابل هم هستند. آن استعداد محض است و آن فعلیت محض است یک

شیء هم این وسط داریم که هم استعداد است و هم فعلیت و آن چیزی است که هم علت و هم معلول است. پس یک طرف قضیه ما معلول است و علت نیست طرف دیگر قضیه ما علت است و معلول نیست، طرف دیگر هم علت است و هم معلول است.

حالا اگر در سلسله غیرمتناهی ما به یک نقطه نرسیدیم که علت باشد و معلول نباشد، این فرض معلولیت که در مقابلش باید یک علّیتی باشد از بین می‌رود. خیال می‌کنم این دلیل از آن دوتای دیگر قوی‌تر و بهتر هم باشد چون اگر بشود که شیئی معلول باشد و علت نباشد پس باید چیزی در مقابلش باشد که علت باشد و معلول نباشد به جهتی که این الآن وجودش را از علت گرفته است؛ وقتی وجود را از علت می‌گیرد پس باید فعلیت در ناحیه علت تمام باشد تا اینکه بتواند در معلول افاضه کند نه اینکه فعلیت در علّیت تمام نباشد باز آن از یکی دیگر گرفته باشد پس فعلیت او تمام نبوده است.

تلمیذ: این بحثی که ما در سلسله علت و معلول

داریم فرض می‌کنیم شیء معلول باشد و علت نباشد
لازمه‌اش این نیست که حتماً یک چیزی علت باشد
و معلول نباشد مطلقاً.

استاد: ببینید ما می‌خواهیم این را اثبات کنیم که
می‌توانیم. ببینید اینهایی که می‌گویند: تسلسل اشکال
ندارد می‌گویند که معلول از نقطه نظر وجود خودش
نیاز به علت دارد. درست شد؟! حالا این علت هم
از نقطه نظر وجودی خودش باز نیاز به علت دیگری
دارد پس آنچه که ما از وسط این دو قضیه بیرون
می‌آوریم این است که معلول تمام وجود خودش را
از ناحیه علت می‌گیرد پس باید علت در افاضه به
معلول به فعلیت تام رسیده باشد. چه وقتی به فعلیت
تامه می‌رسد؟...

تلمیذ: ...

استاد: نه دیگر اگر تام لازم نداشته باشد پس
علت نیست.

تلمیذ: علت هست نسبت به ...

استاد: علّیت کلیه نه علّیت این جزء. ببینید علت
به عنوان علت کل یعنی اگر ما علت را به عنوان کل
در نظر بگیریم نه خصوص این، یک علّیت کلیه آن

علّیتی است که بتواند به تنهایی در علّیت در تأثیر،
تمام و مستقل باشد اگر بگوییم که علّیت تامه آن
است که به ضمیمه قبلی اش ... بکند پس این علّیت
تامه نیست پس ما باید سراغ این برویم پس ما در
سلسله علت‌مان بالأخره باید به سراغ یک علّیتی برویم
که آن علّیت در تأثیر خودش تمام باشد و مستقل
باشد و ابن سینا این را می خواهد اثبات کند.

تلمیذ: یعنی واجب باشد.

استاد: واجب باشد و دیگر نیاز نداشته باشد.
چون از خود علّیت تأثیر تام درمی آید. تأثیر تام
درمی آید یا ناقص؟! تام. آیا تأثیر تام می تواند تأثیری
بدون فعلیت تامه در او باشد یعنی این در مرحله
وجود خودش قبل از اینکه تام شود آیا می تواند تأثیر
تام در معلول بگذارد؟! نمی شود. ما می گوییم که این
علت است و تأثیر تام بر این گذاشت ولی این کمی
را از قبل گرفته است و قبل باعث شده است که این
تام شود و بتواند تأثیر بگذارد. می گوییم که اشکال
ندارد، سراغ قبلی می رویم و می گوییم که آیا تأثیر و
فعلیت شما تام است؟ می گوید: نه، من از قبلی

گرفتم. می‌گوییم که پس بالأخره یا باید در علّیت خودمان تشکیک کنیم که علّیت این‌طور نیست که فعلیت، فعلیت تامه باشد یا اگر علّیت فعلیت تامه نیست باید به یک نقطه برسیم کوتاه هم باشد.

تلمیذ: و این همان بیانی است که می‌گوید تمام سلسلات همه ممکنات است و باید به ممکنات برسند.

استاد: بله همین است. عبارت اخرای همان است. آن‌وقت ما این مسئله را از اینجا درمی‌آوریم یعنی ایشان شرح نداده‌اند. خیال می‌کنم که مرحوم علامّه هم به این کیفیت بیان کرده است. من بدایه را نگاه نکردم ولی آن موقع که - ده دوازده سال قبل - مشهد بدایه می‌گفتیم این‌طور درنظرم هست که ایشان از بین ادّله این یکی را اختیار کرده‌اند و این خیلی دلیل محکمی است.

دلیل حیثیات را خود ملاّصدرا هم خیلی قبول نکرده است دلیل تطبیق هم همان اشکالی دارد که خدمتان عرض کردم. اینها دیگر کم و زیاد دارد و از این نظر دیگر خیال می‌کنم که إن شاء الله تتمه این را هم جلسه بعد بخوانیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد